

واکاوی اوضاع سیاسی - اجتماعی غزنه

مصطفی رسولی پور^۱

مسعود ولی عرب^۲

چکیده

غزنین منطقه باستانی است که از قرن سوم تا ششم هجری قمری شاهد تحولات بزرگ سیاسی، فرهنگی و ... بوده و این منطقه در گذر زمان عرصه تاخت و تاز سلسله‌های قدرتمند و بزرگی از جمله صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهان بوده است. بزرگترین امتیاز غزنه تشکیل سلسله قدرتمند ترک غزنوی بود که موجبات تبدیل این شهر به یکی از بزرگترین پایتخت‌های جهان اسلام شد، اما چرا با تشکیل سلسله‌ی ترک غزنوی در غزنه این شهر با تحولات بزرگی رو به رو شد. یکی از بزرگترین و مهمترین دلایلی که موجب شد این شهر در دوره‌ی فرمانروایی سلاطین غزنوی متحول شود، ثروت هند بوده که جایگاه ویژه‌ای در شکوفایی اقتصادی، فرهنگی و ... غزنین داشته است. غزنه تا پیش از امپراطوری ترکان به گونه‌ای در حاشیه بوده و چندان مورد توجه نبود اما در قرن چهارم تا ششم هجری قمری با گسترش همه جانبه غزنه، به یکی از با نفوذترین مناطق جهان اسلام تبدیل شد. حمایت سلاطین ترک غزنه از ادبیات زمینه ترقی فرهنگی و مهاجرت شاعران از دیگر مناطق ایران به این شهر شد و به راستی باید از آن به عنوان گنجینه علم و مکتب شاعران غزنین یاد کرد. شهر غزنه به مانند دیگر پایتخت‌های جهان اسلامی و غیراسلامی نقطه آغاز و نقطه‌ی اوج پیشرفت و سرانجام سرآشینی را پیمود و در اواخر قرن ششم هجری قمری بار دیگر غزنه به حاشیه رانده شد. واژگان کلیدی: غزنه، هند، ترکان، سلطان محمود، ادبیات، شاعران.

^۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران در دوره اسلامی از دانشگاه شهید چمران اهواز

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام از دانشگاه خلیج فارس بوشهر. m.valiarab@yahoo.com

Analysis of social -political situation of Ghaznian

Abstract

Ghaznian is an ancient region of 3th century AH that witnessed political and cultural changes and etc. This area was invaded over time by a powerful dynasties including the saffarids, samanids, Ghaznavides, seljuks, Ghorian and kharazmshahian. The greatest advantage of Ghazne was forming a powerful dynasty that turned this city to one of the great capitals of the Islamic world. One of the most important reason that caused many changes during the reign of the kings of Ghaznavi is, property of India which had a special place in the cultural and art prosperity in Ghazni. Before the Ghazni Turks empire, Ghazneh was so on the sidelines that no one paid attention to it .But at the fourth till sixth centuries AH at time of wide spreading of Ghazneh's development, it became one of the most influential region of Islamic world. Turkish Sultans of Ghaznes supported poets that caused cultural progression and immigration of them to that city. It should be considered as a treasures of literature and poem. Ghazne as other Islamic and non-Islamic capitals had a process of starting, progressing and going downhill. At the late of sixth century AH Ghazne became an inconsequential city again.

مقدمه

غزنی یا غزنه یکی از شهرهای کهن و تاریخی افغانستان امروزی است که در جنوب غربی کابل واقع است و همواره در عرصه‌ی سیاست، دیانت و فرهنگ پیشگام بوده است. غزنه در اوائل ظهور اسلام بوسیله حاکمانی محلی تحت عنوان لوپک اداره می‌شد. با ورود اسلام به این منطقه مسلمانان از غزنه به عنوان گذرگاهی جهت حمله به کابل و همچنین هند استفاده می‌کردند. با ورود اسلام غزنین مورد توجه اولین سلسله‌های حکومتی در ایران از جمله صفاریان و سامانیان قرار گرفت و با پیشرفت نسبی روبه رو شد اما غزنین در قرن‌های اولیه اسلامی با توجه به موقعیت حساس و سوق الجیشی خود هنوز هم در حاشیه بوده است. با تشکیل سلسله غزنوی غزنین به یکی از مهمترین مراکز اسلامی تبدیل شد و با توجه به اینکه غزنه گذرگاهی به سوی هند بوده این امر زمینه انتقال دیانت محمدی (ص) را در سرزمین پهناور هند فراهم کرد. تشکیل سلسله‌ی ترکان در غزنه که همواره با تعصب خشک مذهب تسنن همراه بوده بر غزنه تاثیر گذاشته است. غزنین از لحاظ

اجتماعی با مشکلاتی روبه رو بوده که به نظر می‌رسد متأثر از حکومت سلاطین غزنه بوده است. اهالی غزنه در حکم دارایی سلاطین غزنه شناخته می‌شدند و حاکمان و سلاطین نیز بر این مبنا سیاست اجتماعی خود را طرح می‌کردند.

سوال اصلی: غزنه از قرن سوم تا ششم هجری قمری شاهد چه تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی شده است؟ **فرضیه:** غزنه بدلیل موقعیت ارتباطی و سوق‌الجیشی و تشکیل سلسله‌های مستقل و همچنین سلسله‌ی قدرتمند ترکان غزنوی جایگاه ویژه‌ای در تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی داشته است. هدف از این پژوهش روشن ساختن وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غزنه از قرن سوم تا قرن ششم می‌باشد. بنابراین سعی شده با روش تاریخی و تحلیلی که مبتنی بر روش کتابخانه‌ای است به منطقه‌ی غزنه پرداخته شود.

علت نام‌گذاری و موقعیت جغرافیایی غزنین

با توجه به قرار گرفتن غزنه در وسط زابلستان بعضی از جغرافیدانان و مورخین اسلامی آن را جزئی از خراسان و بعضی آن را جزئی از هند به شمار آورده‌اند. در آثار البلاد و الاخبار العباد آمده است: «غزنه ولایتی است وسیع در اطراف خراسان و میان هند و خراسان است» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۹۷) و در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب آمده است: «غزنی شهرست اندر هندوستان و از قدیم از هندوستان بوده است» (مولف ناشناس، بی تا: ۱۰۴) سوق‌الجیشی بودن غزنه بین خراسان و هند باعث این اظهارات شده است (الدمشقی بی تا: ۹۵) اکثر جغرافی‌دانان اولیه‌ی اسلامی غزنه را جزئی از خراسان یاد کرده‌اند. برای مثال ابوالفداء معتقد است: «غزنه شهری است در کنار خراسان» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۴۳) و مقدسی غزنه را یکی از باراندازهای خراسان می‌داند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۲ / ۲) مستوفی نیز در کتاب نزهه‌القلوب همین اعتقاد را دارد و می‌نویسد: «غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فاک» و عرض از خط استوا «لج‌کار» و همچون عرض بغداد شهر کوچکیست» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۷۹) مقدسی غزنی را شامل: کردیس، سکاوند، نوه‌بردان، دمراخی، حش‌باره، فرمل، سرهون، لجر، خواشت، غراب، زاوه، کاویل، لغمان، بودن و لهوکر می‌داند و همان‌طور که اشاره کردیم از بعضی از آن‌ها نامی باقی نمانده است. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۱ / ۱) از جمله روستاهایی که از گذشته دور تا کنون در غزنه باقی مانده است روستای میمند است که ابوالفداء آن را از قراء غزنه می‌داند. (ابوالفدا ۱۳۴۹: ۵۴) منطقه‌ی غزنه در مجاورت شهرها و مناطق بزرگی قرار گرفته است که بعضی از این مناطق من جمله کابل سابقه‌ی طولانی و چندین صدساله

دارند. بنابراین ابودلف دو راه از غزنین منشعب می‌شود یکی به راست به جهت شمالی به طرف بامیان به خراسان و دیگری به جنوب غربی به سوی بست و سجستان. احتمالاً ابودلف از این سمت یعنی جنوب غربی نیز به مسافرت پرداخته است. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۲۶) جانب غربی غزنه تا فاراب و سمرقند و نواحی بخارا و خوارزم است. (اصطخری، بی تا: ۲۲۶) و سیستان هم مرز است با زمین داور و رخج و بست و این نواحی با سرزمین غزنه هم مرز است. (مقدسی، ۱۳۸۶: ۶۰۴)

وجه تسمیه غزنه

ویرانه‌های غزنه که امروز بر سر راه کابل و قندهار واقع شده است و از عمارت آن جز تلی از خاک و خرابه باقی نمانده است در قسمت شمال شرقی و جنوب شرقی و غربی شهرک حالیه غزنه قرار دارد (جیلانی جلالی، ۱۳۵۱: ۲۵) غزنین در طول تاریخ با نام‌های مختلف یاد شده است هیون تسانگ سیاح چینی در حدود سال ۶۳۳ م. این شهر را سیاحت کرده است و آن را پایتخت (تسو-کو-چا) زابلستان خوانده و نام شهر غزنه را (هو-سی-نه) نگاشته است. (حبیبی، ۱۳۶۷: ۱۲) غزنین در زبان سغدی به گزنه به معنی گنج و خزانه معنی می‌دهد (ناصرخسرو، ۱۳۷۴: ۱۸۱) در ایران زمین چندین مکان به مناسبت گنجینه‌ها و خواسته‌های بسیار، گنجه یا گنجک خوانده شده از آن جمله غزنه می‌باشد (پورداود، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۴۳) با ورود اسلام در این نواحی اکثر جغرافیدانان از این منطقه به صورت «جنزه» یاد کرده‌اند که به نظر می‌رسد معرب کلمه غزنه باشد به طوری که یاقوت در معجم البلدان معرب کلمه‌ی غزنه را «جنزه» می‌داند (یاقوت حموی بی تا، ۳/ ۷۹۸) و کتاب مراد-الاطلاع نیز همین عقیده را دارد و جنزه را از شهرهای زابلستان می‌داند (البغدادی، ۱۳۷۵ه.ق: ۹۹۳) آنچه بسیاری از مورخین، جغرافیدانان اسلامی و همچنین شاعران غزنه بر آن متفق‌القول هستند تلفظ صحیح این شهر همان غزنین است. مسعود سعد سلمان شاعر غزنین آورده است:

«ز بهر حضرت غزنین و اهل و فضلش را
غلام و بنده گردیز و زابلستانم» (مسعود سعد سلمان، ۱۳۷۴: ۳۶۶)

پیشینه‌ی تاریخی غزنه

شهر غزنین از تاریخی کهن برخوردار است و مؤلف کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات از آن به عنوان شهری عتیق یاد می‌کند و در روایات اساطیری آمده است غزنه شهری است از روزگار کهن که بر دامنه سفید کوه قرار گرفته است. (طوسی، ۱۳۴۶: ۲۵۲-۲۵۳) و در تاریخ ثعالبی آمده است: «زال که به نیابت از پدر خویش سام در سیستان و زابلستان حکومت داشت هنگام شکار و

تفریح از غزنه گذر کرد و و تا کابل پیش رفت». (ثعالبی النیشابوری، ۱۹۶۳ م: ۷۳) تاریخ غزنه در روزگار هخامنشیان بسیار مبهم است ولی با توجه به قدرت هخامنشیان که در آن زمان دارای یک قدرت مرکزی بودند می‌توان استنباط کرد که غزنه جزئی از متصرفات هخامنشیان بوده است. (حبیبی، ۱۳۴۶: ۳۴).

در سال ۳۲۹ ق.م اسکندر با شکست آخرین پادشاه هخامنشی پای در سرزمین هند و کش که تاریخ‌نویسان نام (پاراپومیسوس) بر آن نهاده بودند، گذاشت. نام پاراپومیسوس هنوز هم به عنوان نام یکی از قله کوتاه غربی سلسله جبال هندوکش است. (لکیفورد، ۱۳۶۸: ۱۳۴).

فتح غزنه توسط مسلمانان

مقارن ظهور اسلام حکومت ملوک الطوائفی بر نواحی شمالی افغانستان وجود داشت و هر یک دم از استقلال می‌زدند و این در حقیقت یک امتیاز برای مسلمین برای پیشروی در فتوحاتشان بود. آنچه که موجب شد مسلمانان به نواحی شمالی افغانستان توجه کنند سیستان بوده است که نقطه‌ی عطفی در تاریخ مسلمانان است زیرا سیستان منطقه‌ی مهمی از لحاظ کشاورزی بوده است که مسلمانان توانستند از آن به عنوان منبع تغذیه لشکر خود استفاده کنند و همچنین به مناطق هند نزدیک بود. اولین خلیفه‌ای که به سیستان توجه کرد، عمر بن الخطاب بود (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ۱۶۶۲/۴) نتیجه‌ی مشخصی که از نبردهای میان مسلمانان و رتیلان کابل حاصل شد گسترش فتوحات مسلمانان بوده است به طوری که ناحیه رخج قلمرو اصلی مسلمانان شناخته شده بود. (بلاذری ۱۳۶۷: ۵۵۳) در سال ۳۱ هجری روزگار عثمان، عبدالله بن عامر بن کریز والی خراسان بود. ابن عامر، عبدالرحمان بن سمره بن حبیب بن عبدالشمس را به فرماندهی سیستان برنشاند و او بدانجا رفت و زرنج را در تصرف خود گرفت و با مرزبان آن با پرداخت دوهزار هزار (دو میلیون درم) و دو هزار برده آشتی کرد و او به فتوحات خود ادامه داد و کابل و زابل را از استان غزنه گشود و به زرنج بازگشت و در آنچه ماندگار شد تا حکومت عثمان به آشفتگی کشید. (اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۸۴)

در روزگار امارت حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه، حجاج بار دیگر تصمیم گرفت به کابل حمله کند حجاج تصمیم گرفت عبدالرحمن ابن الاشعث را که یک رقیب برای حجاج بود به سوی کابل بفرستد به طوری که دینوری آورده است: «همواره در پی این بود که هر طور شده در کار عبدالرحمان حيله و مکر کند و وی را به طریقی از میان برد تا جایی که بارها به زبان آورده است

عبدالرحمان را روزی به خواری خواهم کشید» به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که حجاج، عبدالرحمان را به جنگ رتبیل فرستاد به طوری که در کتاب دینوری آمده است «عبدالرحمان این اندیشه را در ذهن می‌پروراند که روزی حجاج را برکنار کند.» (دینوری ۱۳۸۰: ۲۶۰) به قول بعضی از مورخین سپاه ابن الاشعث قدرتمندتر از سپاه حجاج بود ولی تدبیر و سیاست حجاج را نداشت (علی، ۱۴۲۹هـ.ق: ۳۲۰) و سرانجام در دیرالجمام شکسته سختی خورد. (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱/۲) در ۲۳۱ در حقیقت می‌توان این لشکرکشی به سمت شمال افغانستان را آخرین نبرد بزرگ بین دوطرف دانست زیرا از این بعد حکام کابل با تبعیت و به رسمیت شناختن حکام عرب این نواحی بویژه سیستان و خراسان زمینه مساعدی را برای مدارا و صلح به وجود آوردند. به طوری که بلاذری می‌نویسد: «عمال مهدی و هارون الرشید متناسب با قوت و ضعف خویش از رتبیل خراج می‌ستاندند.» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۰)

الف) تحولات سیاسی غزنه در قرن سوم هجری

ورود اسلام موجب شد که غزنین در قرن سوم اهمیت بیشتری پیدا کند. هم زمان با ضعف دودمان محلی غزنه در قرن سوم شاهد ظهور حکومت‌ها و تمدن‌های مستقل و به نسبت بسیار بزرگتر از دودمان محلی در غزنین می‌باشیم. در دوره‌ی طاهریان با توجه به گسترش قدرت آن‌ها در سیستان احتمال می‌رود حاکمان محلی غزنه تبعیت طاهریان را پذیرفته باشند ولی با توجه به مبهم بودن منابع باید آن را با شک و تردید پذیرفت. (گردیزی، ۱۳۴۶: ۱۳۵)

حاکمان محلی غزنه

«لاویک یا لویک» دودمان بزرگی بودند که در غزنه و گردیز و اراضی همجاور آن حکومت می‌کردند و با خاندان رتبیل اتحاد و پیوند نزدیکی داشته‌اند. (باسورث، ۱۳۸۵: ۱/۱-۳۳) نکته‌ی مهم دیگری که در مورد دودمان لویک باید به آن اشاره کرد نفوذ عمیق اسلام در بین آنان و گرایش آنان به دین اسلام بوده است. به نظر می‌رسد گرایش بودایی آنان در غزنه با نفوذ اسلام تغییر کرده است. پس از محمد بن خاقان فرد دیگری که گمان می‌رود فرزند همین محمد باشد به نام ابو منصور افلح بن محمد بن خاقان بر امارات و حکمرانی غزنه دست یافته است. همین افلح بقایای بتخانه لویک غزنه را برکند و مسجدی به جای آن ساخت که به نامش «مزرگ افلح لویک» شهرت داشت و این نخستین مسجد در اسلام می‌باشد که در غزنه به جای بتکده قدیم ساخته شد. (حبیبی، ۱۳۸۱: ۲۴)

ورود صفاریان و سامانیان

صفاریان منسوبند به یعقوب لیث بن معدل که مردی گمنام بود و اصل او از روستای سیستان بود و از ده قرنین (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۴۴۶) و چون به شهر آمد همراه برادرش عمرولیث مسگری می کردند. (گردیزی، ۱۳۴۶: ۱۳۹) معتمد خلیفه عباسی فرمانروایی بلخ، طخارستان و سیستان و سند را برای یعقوب فرستاد و قلمرو صفاریان به رسمیت شناخته شد. (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۱۰/ ۴۰۳۸) یعقوب با توجه به شرایطی که بدست آورده بود سوی کابل و رتبیلان لشکرکشی کرد یعقوب از چند جهت مایل بود که بنیاد کابلشاهان را برکند. نخست از جهت اینکه دولتی قوی در مشرق سیستان و بالای هیرمند بود و خطری بزرگ همیشه برای سیستان و خصوصاً حکومت یعقوب به شمار می‌رفت و دوم اینکه دولتی غیر مسلمان و بودائی مذهب به شمار می‌رفت و سوم اصولاً کابلشاهان از صدر اسلام تا این تاریخ عموماً با اعراب و مسلمانان سازش می‌کردند و همیشه با پرداخت جزیه و خراج توانسته بودند حکومت خود را حفظ کنند و این خراجها و باجها کم پولی نبود که از کابل و سیستان شرقی به بغداد می‌رفت و یعقوب از این امر آگاه بود. (باستانی پاریزی، ۱۳۸۶: ۲۴۵) یعقوب توانست رتبیل را در این جنگ اسیر کند و کابل را تصرف کند و پسر رتبیل را در بست زندانی کند (مؤلف ناشناس، ۱۳۸۹: ۲۱۵) چنانچه اشاره کردیم نزدیک‌ترین مسیر برای کابل از بست می‌گذرد که بر مسیر غزنین است یعقوب نیز پس از شکست رتبیل از سمت غزنین به بست آمد. یکی از قدرت‌های مستقل ایرانی که در شرق ایجاد شد باید به سامانیان اشاره کرد که مرکز قدرت خود را در بخارا ایجاد کرده بودند «این شجره نسب اگرچه مجعول است ولی جعل آن از قدیم بوده است» مغ بود و نسب او سامان خداه بن حامتان بن نوش بن طغماسب بن شادل بن بهرام چوبین (مؤلف ناشناس، ۱۳۱۸: ۳۸۹) و چون امیر نصر احمد سامانی دار فانی را وداع گفت خلیفه عباسی المعتضد بالله ایالت ممالک ماوراءالنهر و آنچه برادرش داشت به امیر اسماعیل سامانی داد. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۰۵) اسماعیل سامانی یکی از بهترین امیران که در حکومت خود عدالت و شفقت نسبت به اهالی سرزمین خود داشت و امیری که همیشه به مانند یک سرباز در جنگ با کفار به جهاد می‌پرداخت. (النسفی، ۱۹۹۹: ۶۵)

در این دوران دو قدرت یکی در سیستان به رهبری عمرو بن لیث صفاری و دیگری به رهبری اسماعیل سامانی در بخارا حکومت می‌کردند. در این زمان عمرولیث ماوراءالنهر را از معتضد خلیفه عباسی درخواست کرد و خلیفه علی‌رغم میل باطنی خواسته عمرولیث را اجابت کرد و عمرولیث به

قصده اسماعیل سامانی از سیستان حرکت کرد ولی در جنگی که در حوالی بلخ صورت گرفت شکست خورد اسماعیل سامانی او را اسیر کرد و به سمت خلیفه عباسی در بغداد فرستاد.

ب) تحولات سیاسی غزنه در قرن چهارم هجری

ترکان در قرن دوم و سوم هجری با ورود اسلام و پذیرش مذهب اسلام ابتدا به عنوان برده وارد دستگاه خلافت عباسی شدند و پس از تشکیل سلسله‌های مستقل در ایران بویژه در نواحی شرقی ایران در دربار این قدرت‌ها نفوذ نمودند و ترکان کم‌کم نقش خود را در معادلات سیاسی مطرح ساختند. برای مثال با تشکیل دولت سامانی این ترکان به عنوان یکی از اهرم‌های اساسی در دربار سامانیان عمل می‌کردند و در حقیقت غزنین به عنوان یکی از مراکز مهم در ایران مطرح شد که خلافت عباسی آن را تأیید می‌کرد.

ورود ترکان به غزنه

قرن چهارم هجری مقدمات ورود ترکان که در دستگاه مرکزی سامانیان بودند آغاز شد و دستگاه حکومتی سامانیان با توجه به نزدیکی آنان یعنی بخارا به قلمرو ترکان در آن سوی ماوراءالنهر تعداد زیادی از ترکان بصورت برده وارد دربار سامانیان شدند و کم‌کم آنان قدرت نظامی را نیز بدست آورده و در عرصه سیاسی سامانیان نیز دخالت می‌کردند. از جمله این ترکان می‌توان به الپتگین اشاره کرد و بقول نظام‌الملک طوسی «الپتگین بنده و پرورده سامانیان بود و به سی و پنج سالگی سپهسالاری خراسان یافت و سخت نیک عهد و وفادار و مردانه بود و ترکی با رأی و تدبیر و مردم دار و جوان مرد و فرخ نان و نمک و خدا ترس بود» (نظام الملک طوسی، ۱۳۵۸: ۱۲۷) در زمان الپتگین امیر عبدالملک بن نوح به جوار حق پیوست و میان سپاهیان و بزرگان دربار بخارا اختلاف افتاد که برادر او منصور بن نوح را به قدرت بنشانند یا پسر امیر عبدالملک در این زمان الپتگین در نیشابور بود. وزیر ابوعلی بلعمی که رابطه خوبی با الپتگین داشت طی نامه‌ای او را مطلع کرد و الپتگین نیز در جواب این نامه به طرفداری از پسر امیر عبدالملک بخواست. ولی قبل از اینک نامه به بخارا برسد بزرگان اتفاق کردند و منصور بن نوح را بقدرت رساندند. هنگامی که منصور از جواب نامه الپتگین با خیر شد زمینه اختلاف بین دو آغاز شد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۵) و این اختلاف زمینه تبدیل شدن الپتگین را به یک قدرت در منطقه فراهم کرد. اما یکی از دلایل اصلی اختلاف بین الپتگین و منصور بن نوح را می‌توان در استیلای روز افزون الپتگین بر امور دربار و تلاش‌های مخالفان او دانست که موجب ناخرسند منصور بن نوح شده است (فروزانی، ۱۳۸۲: ۴۹).

غزنین پایتخت سلاطین غزنوی

در قرن چهارم هجری غزنین به یکی از شهرهای مهم تبدیل شد که به عنوان پایتخت غزنویان از آن یاد می‌کنند اکثر منابع اساس دولت غزنویان را از عهد سبکتگین آغاز می‌کنند و او را اولین بنیان‌گذار دولت غزنویان می‌دانند». (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۷۱/۲) سبکتگین اولین کاری که در غزنین کرد خزانه‌ی آن شهر را که به علت بی‌تدبیری‌های الپتگین و اسحاق و بیلکاتگین خالی شده بود سر و سامان داد و در دومین اقدام سبکتگین کار لشکر و اقطاع آن سرزمین را سر و سامان داد و هر کسی که از اقطاع چیزی زیادت داشت باز گرفت و کار لشکری از انضباط خاصی برخوردار شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۴) به قول باسورث به هنگام به قدرت رسیدن سبکتگین نظام اقطاع‌داری در زابلستان بر هم خورده بود. (باسورث، ۱۳۸۵: ۱/ ۴۱)

سبکتگین برای تثبیت غزنه در زمینه‌ی روابط خارجی به دو نکته‌ی اساسی توجه داشت: ۱- سرزمین‌های مجاور غزنه و توسعه اراضی غزنین ۲- استفاده از غزنین در جهت حملات به هندوستان.

سبکتگین پس از ایجاد آرامش در غزنین بست و قصدار را که در نزدیک زرنج مرکز سیستان بود به قلمرو غزنین ضمیمه کرد و والی آن‌ها را در سمت خود ابقاء کرد. (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۲۷-۲۳) سپس متوجه هندوستان شد و قلاع زیادی را فتح کرد و سود و ثروت سرشاری به دست آورد و جیب‌ال که در هندوستان بدون رقیب بود را شکست داد و قسمتی از اراضی این فرمانروای هندی را ضمیمه شهر غزنین کرد و به قول یمینی «آن شهر را درالغزو ساخت». (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۳۳-۲۲) ناصرالدین ابومنصور سبکتگین در مدت حکومت خود (۳۸۷-۳۶۶ ه. ق.) موفق گردید قلمرو دولت غزنویان را بسیار گسترش دهد اما نکته‌ای که باید به آن توجه شود روابط سبکتگین با سامانیان بود. سبکتگین با توجه به اینکه سال‌ها در خدمت سامانیان بود و حتی با الپتگین سپهسالاری خراسان یافت از آن‌ها تبعیت می‌کرد پس از مرگ سبکتگین اختلافات جانشینی بین اسماعیل و محمود دو پسر سبکتگین آغاز شد. اما محمود بارها با پدر خود به هند رفته و از روحیه-

ی جنگ‌آوری بهتری نسبت به اسماعیل برخوردار بود. (جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۳۶ و ۳۲ و ۳۱) در هنگام مرگ سبکتگین محمود سپهسالاری خراسان را در دست داشت و نسبت به ماوراءالنهر و خراسان تجربه و اطلاعات بالقوه خوبی داشت که برای یک فرمانروا هم چون محمود یک امتیاز بوده است این سلطان روحیه‌ی جهاد و استشهاد را در میان سربازان خود زنده کرد، و تأثیر عمیقی بر

شهر غزنه گذاشت (العظم، ۱۹۹۸: ۱۸۰) نقش سلطان محمود در تقویت دولت تازه تأسیس غزنویان و همچنین تثبیت غزنه به عنوان یکی از پایتخت‌های معروف اسلامی غیرقابل انکار است و سلطان محمود رسماً غزنین را به عنوان پایتخت غزنویان اعلام کرد و به قول محمد جمال‌الدین سرور «ان محمود یضع اساس الدولة الغزنویه» (سرور، ۱۹۶۷: ۸۹). مقدمات این دولت را سبکتکین پی‌گذاری کرد و اساس و بنیان بعدی و تقویت‌کننده این شهر توسط محمود پایه‌گذاری شد.

بحران در غزنه

غزنویان به عنوان حکومتی نیرومند با قلمرویی بسیار گسترده که در مبادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه‌ی غزنه و دیگر مناطق نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. پس از مرگ محمود بحران جانشینی میان دو فرزندش مسعود و محمد بروز کرد و در حقیقت همان شرایط محمود غزنوی تکرار شد. در این زمان سلطان مسعود در سپاهان بود و تصمیم داشت به عراق حرکت کند که خبر فوت پدر را دریافت کرد اما بزرگان غزنین از غیبت این سلطان استفاده کردند و محمد را به حکومت رساندند. (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/۳۴) با به قدرت رسیدن سلطان مسعود در حقیقت جرقة افول دولت غزنویان بوده است چون پادشاهی مسعود ادامه یافت دیدند که شخصیت و ثبات رأی وی نقصان می‌گیرد. (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۶۱۸) در دورانی که بزرگترین رجال غزنه چون حسنک وزیر، خواجه علی قریب و امیر یوسف عموی سلطان مسعود و غازی سپهسالار و حاجب سباشی و حاجب بکتغدی و اریارق و بسیاری کسان دیگر یکی پس از دیگری به توطئه همکاران خود گرفتار می‌شدند اکثر آنها به دستور سلطان معدوم می‌شدند بیهقی و استادش ابونصر مشکان که هر دو اهل فضل بودند می‌کوشیدند خود را درگیر این اختلافات نکنند زیرا به قول مشهور «آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۱/۱۰-۹) اقدامات سلطان مسعود در غزنه موجب شد که غزنه از لحاظ رشد سیاسی و همچنین کسب قدرت بیشتر که در دوره محمود رو به گسترش بود متوقف شود در حقیقت می‌توان گفت که غزنه در دوره‌ی سلطان مسعود به مکانی جهت منازعات داخلی تبدیل شده که بدون شک بر غزنه تأثیر گذاشته بود به طوری که می‌توان گفت این منازعات موجبات کند شدن روند پیشرفت در غزنه شده است و در نتیجه‌ی غزنه بار دیگر در حال رانده شدن به حاشیه بود.

حملات ترکمانان سلجوقی به غزنه

با رسیدن مسعود به قدرت و با اشتباهات تاکتیکی و نظامی خود فرصتی به سلجوقیان داد که بیش از پیش قدرتمند شوند و دیگر غزنویان قادر به شکست آنان نبودند اولین اشتباه مسعود این بود که به جای آنکه سلجوقیان را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهد و برای جلوگیری از رشد روزافزون سلجوقیان با آنان مبارزه کند به سمت طبرستان و هند لشکر کشید به طوری که بیهقی می‌نویسد: «امیر رضی‌الله عنه پشیمان شد از رفتن به هندوستان و سود نداشت» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۸۰۷/۲-۷۲۳-۷۰۵-۶۰۸) و دومین اشتباه مسعود عدم اطمینان به امراء خود بود در طی این تدابیر سلجوقیان با فتح نیشابور توسط طغرل سلجوقی اولین ضربه‌ی مهم را بر پیکر دولت غزنوی وارد کردند. (بیهقی، ۱۳۷۶: ۷۲۹/۲) سلطان مسعود سرانجام در سال ۴۳۱ در دندانقان شکست سختی از سلجوقیان خورد و این دومین و مهم‌ترین ضربه‌ای بود که بر پیکر غزنویان وارد آمد (بیهقی ۱۳۷۶: ۹۶۳/۲) زیرا بعد از آن حکمرانان غزنین تسلط خود را بر خراسان از دست دادند و ترکمانان خود را به عنوان قدرتی جدید و نوظهور اعلام کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۰۲) و همچنین به قول بنداری اصفهانی سلجوقیان با وارد شدن در کارهای مهم سیاسی، نظامی و اداری مورد تأیید خلیفه‌ی عباسی قرار گرفتند که می‌توانستند به عنوان حربه‌ی معنوی از آن استفاده کنند. (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۷-۱۵)

بیش از این یعنی تا زمان سلطان مسعود سلجوقیان حالت دفاعی نسبت به غزنویان داشتند و نسبت به غزنویان که در حقیقت قدرت برتر شرق بودند با احتیاط رفتار می‌کردند ولی بعد از نبرد دندانقان این حالت به صورت برعکس تبدیل شد و می‌توان گفت بعد از سلطان مسعود غزنویان به اندازه‌ای ضعیف شدند که در مقابل حملات سلجوقیان حالت دفاعی گرفتند و به قول محمد الصلابی جنگ دندانقان حد نهایی برای حکمرانان غزنوی در خراسان بود و طغرل بک با نشستن بر تخت خراسان و فرستادن نامه‌های به امرا مجاور خبر پیروزی و تشکیل حکومت خود را اعلام کرد. (الصلابی، ۲۰۰۶: ۲۸) و بیهقی پس از آن می‌نویسد: «این بار سلطان مسعود که با استبداد رأی بیمارگونه خود اقتدار حکومت و بخشی وسیع را از قلمرو غزنویان را از دست داده است. و جان خویش را نیز بر اثر لجاجت بی‌خردانه‌اش بر باد داد» (بیهقی ۱۳۶۷: ۲ / ۶۶۳) بعد از قتل سلطان مسعود فرزندش مودود سرگرم رویارویی با سلاجقه بود و در حالی مجبور به بازگشت به سوی غزنین گردید که داود سلجوقی بلخ را مورد تاراج قرار داده بود. (ابن‌الاثیر، ۱۳۷۰: ۱۹۶/۱۶ و ۲۲۴ و ۲۶۲ و ۲۱۲).

طبقات اجتماعی در غزنه

مشخص‌ترین ویژگی اجتماعی غزنین (قرن سوم تا ششم هجری قمری) ویژگی اشرافی آن می‌باشد. حاکمان بودائی مذهب (لویکان) در غزنه که با خصلت اشرافی صرف در غزنین حکومت می‌کردند و در مقابل آنان نیز اکثریت مردم یا رعیت تحت تبعیت آنان قرار داشتند. با تشکیل سلسله‌ی قدرتمند ترکان غزنوی تحولات عظیمی از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در غزنه ایجاد شد.

اشراف

طبقه‌ی اول که همان اشراف بودند عموماً زمین دار و مالدار و دارای ثروت سرشار بودند که از دادن مالیات و بیگاری معاف و صاحب اختیار کامل در محل خود بودند. باید به این نکته توجه شود که غزنین از قرن سوم تا اواسط قرن ششم هجری پیوند ناگسستنی با اشراف بویژه لویکان غزنه و غزنویان داشته و این اقلیت حاکم نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی بر توده مردم تسلط داشتند بلکه بر مبانی فکری، فرهنگی، ادبی و هنری نیز تسلط داشته‌اند و به عبارت دیگر سیر تحولات دینی، ادبی، هنری، تا حد زیادی تحت تأثیر این اقلیت حاکمه قرار داشت. مزارعی درباره‌ی ماهیت زمین داری و اشرافی جامعه ایرانی من جمله غزنین عقیده دارد که «در واقع قدرت و اعتبار امراء و سلاطین تا حد زیادی ناشی از زمین‌داران بزرگ و اعیان و اشراف محلی بوده است و مبارزه دائمی حکومت‌ها با قدرت‌های محلی و زمین‌داران بزرگ از مشخصات تاریخ سیاسی و اجتماعی دوران بعد از اسلام می‌باشد». در دوران بعد از اسلام امراء و سلاطین مانند گذشته در رأس سازمان‌های اداری قرار می‌گرفتند و با قدرت و استبداد حکومت می‌کردند. (مزارعی: ۱۳۴۸: ۲۸۹- و ۳۰۶).

روحانیون

روحانیون یکی از طبقات مهم اجتماعی ایران هستند که در طول تاریخ بخصوص از زمان ساسانیان تأثیر فوق العاده‌ای در مجموع تحولات این کشور داشته‌اند. در جامعه ایران روحانیون در کنار شاهزادگان، امراء، مالکین و اعیان اقلیت حاکمه را تشکیل می‌دهند نکته‌ای که در مورد روحانیون باید به آن توجه شود دفاع از مذهبی تسنن و خلیفه‌ی عباسی بوده است و بقول فروزانی «دفاع از مقام معنوی خلیفه عباسی مستلزم حمایت از فقیهانی بود که بر اساس نظرات مذهبی‌شان هوادار خلافت عباسی بودند و بر همین اساس در دوره‌ی غزنویان فقها مورد احترام بودند و از طرف دربار به عنوان نماینده به خارج از قلمرو غزنویان فرستاده می‌شدند». (فروزانی، ۱۳۸۲: ۴۰۲).

رعیت

اقدامات نظامی نا به جای دیگری که سلطان مسعود در دوران حکومت خویش انجام داد نیز او را از توجه به وضع زندگی و معیشتی رعایا باز داشت و در این میان ظلمی که از سوی عاملان مالی غزنوی بر مردم می‌شد موجب شد که مردم دل از حکومت سلطان غزنوی بر کنند و حتی جمعی بصورت پنهان از ترکمانان سلجوقی پشتیبانی کنند. (باسورث، ۱۳۸۵: ۱۳/۲: ۶۵۲) با این همه توقعات نا به جای حکومت از رعایا روز به روز شکاف میان این دو طبقه اصلی اجتماعی را گسترده‌تر و عمیق‌تر کرد اما این نظام تنها جنبه‌ی نظری داشت زیرا هر شخص یا مأمور حکومتی سعی در برآورده کردن احتیاجات و نیازهای خود داشت و آنچه از سوی عاملان حکومت به اجرا گذاشته می‌شد با روح نظام یاد شده کمتر هماهنگ بود. (فروزانی، ۱۳۸۲: ۳۹۲)

اوضاع ادبی در غزنه

قرن‌های اول تا چهارم هجری در بیشتر مراکز اسلامی از نظر ادبی با فراز و نشیب مواجه بودند. حمایت بعضی خاندان‌ها و حکام و سلاطین از دانشمندان و شاعران موجب تحول عظیم فرهنگی شد. از مراکز اولیه که به دانشمندان توجه خاصی داشت باید به بخارا پایتخت سامانیان اشاره کرد. سامانیان توجه زیادی به فرهنگ و ادب ایرانی داشته‌اند و با توجه به اینکه دولتمردان اولیه غزنوی در رکاب سامانیان بودند هم زمان با تشکیل حکومت خود در غزنین این میراث ادبی را نیز از سامانیان به ارث بردند و غزنین به یکی از مراکز ادبی پربار تبدیل شد. با تشکیل سلسله‌ی قدرتمند غزنوی در غزنه شعر و ادبیات در غزنه شاهد تحولات عظیمی شد که آن را می‌توان در دلایل ذیل خلاصه کرد:

الف) نظم

تثبیت منطقه غزنه توسط سلاطین ترک موجب توسعه روزافزون شعر شد همه امرا و شاهان غزنه به شعرا و گویندگان پارسی زبان و شعرای تازی‌گوی رعایت کمال احترام را می‌کردند. در این دوران بخشش‌های فراوان از سوی سلاطین غزنه نسبت به شعرا اگرچه موجب رواج تملق و چاپلوسی و تحریف نسبی واقعیت‌ها از طرف سلاطین درباری گردید ولی در عین حال موجب ارج گذاشتن ادبیات ملی ایران و شکوفا شدن بیش از پیش این فرهنگ شد.

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جلوع یا جلوع فرخی سیستانی (عوفی، ۱۳۲۱ ه.ق: ۲/۴۷) که سال تولدش مشخص نیست. در آغاز کار در خدمت امیرخلف بن احمد نبیره یعقوب لیث می‌زیست بعد به

حضور امیر ابوالمظفر احمد بن محمود چغانیان رسید (نظامی سمرقندی، ۱۳۲۷ ه. ق: ۴۰) فرخی در دوران این امیر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد اما پس از مدتی به خدمت محمود غزنوی پیوست. (عوفی، ۱۳۶۳: ۱۵۸) پس راه یافتن فرخی به دربار محمود از ثروت زیادی برخوردار شد به طوری که در چهار مقاله آمده است «کارش بدان جا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از پس از برنشستندی» (نظامی سمرقندی، ۱۳۲۷ ه. ق: ۹۸-۴۰) فرخی یکی از بهترین شاعران قصیده سرای ایران است. سخنان وی در میان قصیده سرایان به سادگی، روانی و استحکام و متانت مشهور است. (صفا، ۱۳۳۹: ۱ / ۵۳۹) به نظر می‌رسد فرخی در دوران جوانی و یحتمل در سال ۴۲۹ ه. ق وفات یافته است. (رضازاده شفق، ۱۳۵۵: ۱۶۵).

عنصری

عنصری که شاگرد ابوالفرج سگزی شاعر اواخر قرن چهارم بوده است پس از از تحصیل کامل علم و شعر و شاعری به خدمت نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود رسید و مورد توجه او قرار گرفت. (هدایت، ۱۳۴۰، ۱ / ۳۵۵) استاد عنصری با ذوق و قریحه‌ی خوبی که در شاعری داشت مورد توجه سلطان محمود غزنوی قرار گرفت و جایگاه ویژه‌ای در میان شعرای غزنه داشته است به طوری که عنصری مسئول انتخاب بهترین شاعران برای دربار غزنه بود. (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۰). و منوچهری دامغانی در یک بیت زیبا این‌گونه عنصری را سروده است: اوستاد اوستادان زمانه عنصری بی‌عیب و دل و بی‌غش و دینش بی‌ختن (دامغانی، ۱۳۶۳: ۷۲) بنا به قول دولت‌شاه سمرقندی عنصری در سال ۴۳۱ ه. ق در زمان دولت مسعود بن محمود غزنوی درگذشت. (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۸۴).

منوچهری

ابونجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از شعرای طراز اول ایران است که در بلخ بدنیا آمده است. منوچهری گویا تخلص خود را از منوچهر فلک المعالی پسر کابوس شاهزاده زیاری طبرستان گرفته است. (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۷۳-۷۴). منوچهری شاگرد عنصری بوده است و در مدح استاد خود اشعار غزایی سروده است وی را باید از عجایب روزگار و همچنین استاد بلاغت در شعر دانست. (عوفی، ۱۳۲۱ ه. ق: ۲ / ۵۳).

در اشعار این شاعر نوعی موسیقی و آهنگی خاص وجود دارد چنانکه هنگام خواندن اشعار او گویی خواننده با آهنگی از موسیقی سرگرم است. (صفا، ۱۳۳۹: ۱ / ۵۸۷). مهمترین ویژگی های اشعار

منوچهری ستایش زیبای طبیعت در قالب شعر است. (رضازاده شفق ۱۳۵۵: ۱۷۰). شعرهای سرشار از شادی و زندگانی است بویژه در مسمط‌های بسیار ارجمندش قالب مسمط را نخستین بار همو به کاربرد او همچنین از شیوه به کار بردن چيستان در اشعار خود بهره می‌برده است (ریپکا، ۱۳۶۶: ۱/ ۳۳۱). گویا وفات منوچهری به سال ۴۳۲ ه. ق. نوشته‌اند زیرا اشعار او تا حوادث سال ۴۳۰ و ۴۳۱ دیده می‌شود (صفا ۱۳۳۹: ۱/ ۵۸۹).

ب) نثر

سلاطین غزنوی به نظم و شاعران بیشتر از نثر توجه داشته‌اند. تعداد آثار منثور پارسی و تنوع آن‌ها در این دوره قابل توجه نیست بلکه تکامل آن‌ها خود از مسائل مهم و قابل اعتناست زیرا کیفیت این آثار منثور بر کمیت آن‌ها می‌چربد و نثر این دوره روان و خالی از هر گونه تکلف و تصنع است. یکی از دلایل کم‌بودن آثار منثور را می‌توان بر تعصب سلاطین غزنوی دانست که مخالف هر گونه کتب فلسفی و عقلانی بودند و این امر موجب می‌شد که اکثر مرسلان برعکس شاعران از آمدن به غزنین روی گردان باشند.

ابوریحان بیرونی

ولادت ابوریحان بیرونی در خوارزم روز سوم ذی‌الحجه سال ۳۶۲ ه. ق. است. (رضا زاده شفق، ۱۳۵۵: ۳۲۰). ابوریحان در آغاز جوانی به دربار ملوک آل عراق مشهور به خوارزمشاهان که از خاندان‌های ایرانی نژاد اصیل خوارزم بودند پیوست و مقرر حکومت دولت ایشان شهر کاث در سمت شرقی رود جیحون بود.

مهم‌ترین نتیجه‌ی مهاجرت ابوریحان از خوارزم به غزنه و درآمدن در خدمت سلطان محمود غزنوی آن است که امکان سفر به هند را یافت و در سفرهای سلاطین غزنوی به هند به عنوان منجم خواص همراه آنان بود (حموی، ۱۹۹۸: ۱۸۷-۱۸۶). یکی از ویژگی‌های بیرونی حس حقیقت‌جویی او بود بیرونی در مطالعه‌ی تاریخ، جامعه و طبیعت بر قبول واقعیت تکیه داشت و مصر بود که محققان از پیش‌داوری بپرهیزند (تقی زاده، ۱۳۶۴: ۲۴۸). ابوریحان بیرونی زبان فارسی و عربی و عبری و سریانی و سانسکریت را علی‌التحقیق و یونانی را نیز با احتمال قوی می‌دانست و بدین سبب علوم و معارف قدیم را از منابع دست اول می‌گرفت (بنائنی، ۱۳۴۸: ۳۱۳). سرانجام ابوریحان بیرونی در سال ۴۴۰ ه. ق. در غزنه به درگاه ابدیت پیوست و نامی جاویدان از خود باقی گذاشت. (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۱۵).

ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی

از احوال زندگی ابونصر و سال تولدش اطلاع دقیقی در دست نیست ولی به نظر می‌رسد از ری و از کبار مترسلان ایران در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری است که دیرگاهی در خراسان در دستگاه ابوعلی سیمجور و ناصرالدین سبکتکین به سر می‌برد. از میان تاریخ‌های سلسله‌ای کتاب تاریخ یمنی تألیف ابونصر عتبی که به زبان عربی به نام سلطان یمین‌الدوله محمود غزنوی به رشته تحریر درآمده اهمیت فراوانی دارد این کتاب که دیدگاه ستایش‌آمیزی بویژه درباره محمود دارد و اطلاعات مفیدی راجع به دوران حکومت سبکتکین و محمود و نیز رابطه ملوک جوزجانان (آل فریغون) و امرای غرjestان با غزنویان ارائه می‌دهد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۱۵). تاریخ یمنی در سال ۶۰۳ ه.ق به وسیله ابوشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی به زبان فارسی ترجمه شده است. (جرفاذقانی، ۱۳۶۳: ۲۴).

ابوالفضل بیهقی

ابوالفضل بیهقی در سال ۳۸۵ ه.ق در قریه‌ی حادث‌آباد ولایت بیهق دنیا آمد و مدت ۱۹ سال رئیس دیوان رسایل غزنویان بود. اهمیت تاریخی کتاب بیهقی در آن نیست که قسمت مهمی از حوادث سیاسی دوره‌ی غزنوی در آن نگارش یافته بلکه بیشتر از باب روش کار مولف و اتفاق و صحت مطالب و دقت بیهقی در نقل حوادث و استفاده او از اسناد و مدارکی است که مقامات درباری در اختیارش قرار دادند. در سال ۴۴۰ ه.ق که عبدالرشید غزنوی به قدرت رسید چندی صاحب دیوان انشاء او بود لیکن به تهمت حاسدان معزول و زندانی شد. بیهقی بعد از رهایی از زندان گویا باقی عمر را در انزوا به سرد برد تا در سال ۴۷۰ ه.ق بدرود حیات گفت. (ابن فندق، بی‌تا: ۱۷۸-۱۷۵).

نتیجه‌گیری

غزنین منطقه‌ای است باستانی و تاریخی که در اوایل قرون اسلامی زیر نظر حاکمان لوپک اداره می‌شد. این حاکمان نیز به ریاست و اقتدار خود بر غزنه بیشتر توجه داشتند و برای حفظ اقتدار در موقع ضعف خود از همسایگان و پادشاهان محلی دیگر کمک می‌طلبیدند. غزنین در دوران حکمروایی (لوپکان)، حکومتی منطقه‌ای بود تا یک تسلط فرا منطقه‌ای و همه جانبه، بطوری که این

حاکمان در دوره‌ی ورود اسلام به این منطقه با مسلمانان در جهت حفظ منافع خود سازش می‌کردند. با تشکیل اولین سلسله‌های ایرانی و غیر ایرانی در ایران و ورود این قدرت‌ها در غزنین سیاست سازش حاکمان محلی غزنه (لویکان) همچنان ادامه یافته بود و این سیاست فرمانروایان غزنه موجب به حاشیه راندن غزنه در جهان اسلام شد. با ورود عنصر ترک در این منطقه زمینه تحول این شهر به یکی از مراکز بزرگ جهان اسلام فراهم شد و غزنین از حاشیه بودن در جهان اسلام خارج شد و به یکی از پایتخت‌های مهم جهان اسلام تبدیل شد.

یکی از مهمترین دلایل پیشرفت شهر غزنین در دوره‌ی تسلط ترکان توجه آنان به هند بوده است. به طوری که ثروت این سرزمین و حتی مردمان هند نیز (بردگان) جایگاه ویژه‌ای در ترقی این شهر داشته‌اند. ثروتی که از هند به غزنین منتقل شد یکی از اساسی‌ترین دلایل پیشرفت و ترقی غزنین بود و سلاطین غزنه با سرمایه‌گذاری در این شهر آوازه آن را در جهان اسلام طنین‌انداز کردند. علی‌رغم پیشرفت فرهنگ در جامعه غزنه، زمینه‌های اجتماعی در این شهر با پیشرفت کندی مواجه بود و این امر نشان می‌دهد که حمایت سلاطین از فرهنگ در غزنه بیشتر در جهت منافع شخصی و همچنین طنین‌انداز کردن قدرت خود در جهان اسلام بوده است. شهرت و جلال و شکوه غزنه که معاصر با تحولات فرهنگی قرن چهارم و پنجم آن عصر بود موجب شد که شاعران و دانشمندان زیادی به این منطقه مهاجرت کنند. غزنین در کنار دیگر مناطق همچون بخارا، بلخ، مرو و ... به عنوان یکی از کانون‌های دانش و شعر و شاعری تبدیل شد و البته باید اذعان داشت که حاکمان غزنه نقش کلیدی و اساسی در حمایت از عالمان و دانشمندان داشته‌اند و این امر موجب رونق بیش از پیش غزنه در جهان اسلام شد.

منابع

ابن الاثیر، عزالدین ابی‌الحسین علی، (۱۳۷۰)، الکامل، ترجمه محمد حسین روحانی، چاپ اول، تهران: اساطیر.

ابن‌حوقل، ابوالقاسم بن حوقل النصبی، (۱۳۴۵)، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران.

ابن خردادبه، لایب القاسم عبیدالله بن عبدالله، (بی‌تا)، المسالک والممالک، لصاحب قاسم محمد الوجب، بغداد: مکتبه المثنی بغداد.

- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، (۱۳۴۹)، البلدان، ترجمه ح. مسعودی، تهران، بنیاد و فرهنگ ایران.
- ابودلف، مسعر بن المهلهل، (۱۳۵۴)، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی زوار.
- ابی‌الفداء، عمادالدین ابی‌الفداء اسماعیل بن علی، (۱۳۴۹)، تقویم‌البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اته، هرمان، (۱۳۵۱)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه و حواشی، صادق رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب..
- اشپولر، برتولد، (۱۳۸۶)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (بی‌تا)، مسالک الممالک، ترجمه ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
- بلادری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۳۶۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود، (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی (روضه اولی‌الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب)، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ بیهقی، توضیحات و تعلیقات منوچهر دانش‌پژوه بر اساس نسخه غنی فیاض و نسخه ادیب پیشاوری و نسخه دکتر فیاض، تهران: هیرمن.
- بارتولد، و، (۱۳۶۶)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۸۶)، یعقوب لیث، تهران: علم.
- باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۸۵)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ، (۱۳۷۴)، تاریخ ادبیات فارسی (از دوران باستان تا عصر فردوسی)، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- پور داود، ابراهیم، (۱۳۸۰)، یسنا (بخشی از کتاب اوستا)، تهران: اساطیر..
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۶۳) ترجمه تاریخ یمینی، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جوزجانی، قاضی منهاج سراج، (۱۳۶۳)، طبقات الناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

جیلانی جلالی، غلام، (۱۳۵۱)، غزنه و غزنویان، کابل: بی نا.

حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۶)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: دنیای کتاب.

_____ (۱۳۴۶)، تاریخ مختصر افغانستان، کابل، اتوسلسله.

_____ (۱۳۵۰)، تاریخ خط و نوشته‌های کهن در افغانستان، کابل: انجمن تاریخ و ادب افغانستان.

_____ (۱۳۸۱)، سهم افغانستان در انتقال فرهنگ به آسیای میانه، به اهتمام خوشحال حبیبی و حبیب‌الله رفیع، مرکز تحقیقات علامه حبیبی.

مولف مجهول، (۱۳۸۹)، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: اساطیر.

مولف مجهول، (۱۳۶۲)، حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمه منوچهر ستوده، تهران: طهوری.

مولف مجهول، (۱۳۱۸)، مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.

حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، (۱۹۹۸ م). معجم الادباء، بی‌جا، منشورات داراحیاء العربی.

حموی، یاقوت، (۱۹۶۵)، معجم البلدان، طهران: مکتبه الاسدی،

الحنبلی، ابی الفلاح عبدالحی بن العماد، (بی‌تا)، شذرات الذهب فی اخبار من الذهب، بیروت: دارالکتب، العلمیه.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین الحسینی، (۱۳۵۳)، حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، مقدمه به قلم جلال‌الدین همائی، تهران: خیام.

دینوری، ابن فقیه، امامت و سیاست، (تاریخ خلفاء)، ترجمه سید ناصر طباطبائی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.

راوندی، مرتضی، (۱۳۶۳)، تاریخ اجتماعی ایران (حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز)، تهران: کسری.

رضازاده شفق، صادق، (۱۳۵۵)، تاریخ ادبیات در ایران، بی‌جا: دانشگاه پهلوی.

- ریپکا یان - کلیمما، اوتاکارو دیگران، (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن.
- سرور، جمال‌الدین، (۱۳۸۷ ه.ق.)، تاریخ الحضاره الاسلامیه فی الشرق، مطبوعه الثانيه، القاهره: دارالفکر العربی.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر.
- الصوفی دمشقی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمد ابی طالب انصاری، (بی‌تا)، نخبه الدهر فی عجایب البر والبحر، بی‌جا، بی‌نا،
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۲)، تاریخ طبری، (الرسال و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، (۱۳۸۲)، عجایب‌المخلوقات و غرایب الموجودات، ترجمه منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- علی، محمد کرد، (۱۴۲۹ ه.ق.)، الاسلام و الحضاره الاسلامیه، دمشق: دارالفکر.
- غبار، میر غلام محمد، (۱۳۵۹)، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: پیام مهاجر.
- فروزانی، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران: سمت.
- قزوینی، زکریاء بن محمد بن محمود، (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، تصحیح میر هاشم محدث، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران: امیر کبیر.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۸)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود، (۱۳۴۶)، زین الاخبار، مصحح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران.
- گوتشمید، الفرد، (بی‌تا)، تاریخ ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری (ممالک همجوار ان از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان)، تهران: علمی.
- لویس کلیفورد، مری، (۱۳۸۴)، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر، (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.

- _____ (۱۳۳۶)، نزهه القلوب، ترجمه محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- مسعود سعد سلمان، (۱۳۷۴)، دیوان اشعار، با مقدمه رشید یاسمی، با اهتمام پرویز بابائی، تهران: نگاه.
- مقدسی، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایرانی.
- مزارعی، عدنان، (۱۳۴۸)، تاریخ اقتصادی، اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه، تهران: دهخدا.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، (۱۳۶۳)، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۴۰)، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیر کبیر.
- _____ (بی تا)، تذکره ریاض العارفین، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران: کتابفروشی
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۵۶)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۵۸)، سیاست‌نامه (سیر الملوک)، ترجمه جعفر شعار، تهران: کتاب‌های جیبی.